

اسر ائمیات در تاریخ طبری

سید جعفر مرتضی عاملی

براین اساس بود که کتابت حدیث منع گردید و آنچه از احادیث، صحابه رسول خدا^(۱) در عهد او نوشته بودند سوزانده شد. نقل هر روایت در صورتی مجاز گردید که دارای دو شاهد باشد و هر کس از این قانون تخلف می‌کرد مجازات داشت.

آری سیاست حاکم بر مسلمانها این کار را با شدت دنبال کرد و به همه یاران و وابستگان خویش در شهرهای دیگر فرمان داد که از افشاء حدیث رسول خدا^(۲) جلوگیری کنند.^(۳) واز پس آن بزرگان صحابه و عالما نشان در مدینه زندانی گشتند.^(۴)

تنها فرماتروايان حق افتاء یافتند و جز آنان هیچکس اجازه فتوای دادن نداشت،^(۵) مگر کسانی که در رکاب فرماتروايان و حاکمان حرکت می‌کردند و حکومت و سیاست آنان را می‌ستودند و آن را تحکیم می‌کردند.^(۶)

از دیگر شیوه‌های نادرستی که سیاست حاکم، در آن روزگار بکار گرفت، این بود که تفسیر قرآن و پرسش از معانی آیات الهی را من نوع ساختند.^(۷) دیری نپایید که از اسلام جز اسم آن و از دین جز رسم آن، باقی نماند، چنانکه نظیر این بیان از امیر المؤمنین علی^(۸) روایت شده است. و چندی نگذشت که صحابه، از آنچه در عهد رسول خدا^(۹) بود جز قبله و اذان نماز چیزی را نمی‌شناختند، چنانکه در برخی نصوص آمده است.^(۱۰)

بعثت نبی اکرم^(۱۱) در مکه مکرمه و ظهور و گسترش اسلام و اقبال سریع مردم نسبت بدان، در بسیاری از آنان که قبل از ظهور اسلام، امیازات دروغینی را برای خود قائل بودند، خاطره تلخی بر جای نهاد. زیرا آنان با ظهور و گسترش اسلام امیازات ساختگی خود را از دست دادند و همین امر شعله حقد و کینه را در نهاد آنان برافروخت و آنان را به حبله گیری و دسیسه چینی علیه اسلام واداشت. تا آنجا که همه نیرو و توان خویش را در راه ویران کردن پایه‌های اسلام و تحریف تعالیم و مسخر احکام و مفاهیم آن بکار گرفتند، واز هیچ خیانتی فروگذار نکردند.

سانسور تبلیغات

از مسائلی که راه کینه‌توزی مخالفان و معاندان اسلام را برای دسیسه چینی علیه اسلام هموار ساخت، شیوه‌هایی بود که پس از وفات رسول خدا^(۱۲) در زمینه کنترل شدید تبلیغات بکار گرفته شد. زیرا سیاست حاکم پس از وفات رسول خدا، خود را به شدت نیازمند ممارست و کنترل تبلیغاتی می‌دید، تا اینکه مجالی برای انتشار احادیشی که به صلاح سیاست یا سیاستداران نبود، پدید نیاید. و یا برای اینکه هرگاه صحابان سیاست نظری فقهی یا غیر فقهی را اظهار می‌دارند، مواجه با عتراضها نشوند و کسی به آنها نگوید که این نظریه مخالف فرموده رسول خدا یا فعل او یا دستور اوست.

کار را آزادانه و سرخوش دنبال می کردند.
بخصوص که نقل حدیث از رسول خدا^(۱) منوع بود، اما از بنی اسرائیل نقل این گونه تعابیر مرسوم بود که: «حد ثواعن بنی اسرائیل و لا حرج...!»^(۲)

پس از مدت طولانی، عالمان یهود و نصارا مستشاران خلفا و حکمرانان شدند، به شکلی که آراء و عقاید خویش را در سیاست و عقاید وتاریخ و زمینه های دیگر دینی و... نفوذ داده و آشکار ساختند.

واز این طریق کینه توزان از اهل کتاب که ظاهرا اسلام آورده بودند و نیز داستان سرایان حرفه ای و هوای پرست، حتی در زمان صحابه، کمربه نابودی معالم دین و تحریف حقایق آن و زشت نمودن و بد جلوه دادن تعالیم و مفاهیم آن بستند. و چنین شد که گروهی از مردم چیزی از معارف و حقایق دینی نمی دانستند، جز همان ترهات و اباطیلی که آنان با فته و گوش مردمان را پر کرده و فکر و اندیشه آنان را تحت تأثیر قرار داده بودند.

تدوین حدیث پس از قرنها
پس از روزگار درازی که فقط نوع خاصی از احادیث اجازه نقل می یافتدند، دوران مذکور به سر آمد، در حالی که تحریف گران به آرمان خویش دست یافته بودند.^(۳)

سیاستداران که خویش را در آسایش می یافتدند و می دیدند که فکر موردنظر شان در میان جامعه جایگیر شده و مفاهیم و بینشهابی که بتواند از آن فکر پاسداری کند، استقرار یافته است مجال را برای رفع ممنوعیت از تدوین حدیث مناسب یافتد، بدین جهت از روزگار خلیفه اموی: عمر بن عبدالعزیز، تدوین حدیث آزاد گردید^(۴) و محدثان و مورخان به ثبت و ضبط آن پرداختند و هر چه را

خود باختنگی عرب در برابر دانش اهل کتاب در کنار کنترل تبلیغات، مسأله دیگری که زمینه تحریف چهره اسلام توسط معاندان را فراهم آورد، شیفتگی عرب به دانش اهل کتاب در آن روزگار بود. زیرا اعراب در دوران جاهلیت بهره ای از علم و نصیبی از شناخت نداشتند و از این رو احبار و رهبان را مصادر معرفت و منابع شناخت و دانش می پنداشتند و چونان شاگرد که به استاد می نگرد بدانها می نگریستند.

تا آنجا که برخی از ایشان پس از ظهور اسلام و پس از آنکه رسول خدا^(۵) کتاب و حکمت و آیات الهی را برای آنها باز می خواند و تعلیم می داد، هنوز به تحصیل نزد اهل کتاب ادامه می دادند و به مدرسه آنان حاضر می شدند.^(۶)

واینچنین بود که برخی از آنان بخشی از تورات را ترجمه می کردند و برای رسول خدا تلاوت می نمودند و چهره پیامبر^(۷) از عمل ایشان متغیر می گشت و بدانها می فرمود: «آیا شما تحقیق و سرگردان شده اید! با اینکه من برای شما «نقیة بیضاء» - کتابی پاکیزه و رخشنده آورد هم، بخدا سوگند اگر موسی زنده بود، راهی جز پیروی از مرا نداشت». ^(۸)

مجمع علمی اسلام آورده‌گان از اهل کتاب
به هر حال، گروهی از علمای یهود و نصارا، نزد حکام دارای موقیت بودند و اهتمام خاصی نسبت به شأن ایشان می شد. بطوری که در روزگار معاویه آنان و شاگردانشان، مجمع علمی خاصی را در شام تشکیل دادند که از جمله ایشان می توان کعبالاحبار، ابوالدرداء، عبدالله بن عمرو بن العاص و ابوهریره را نام برد.

کار این مجمع، نشر نظریات و معارف و اسرائیلیات افرادی بود که نام بر دیم و آنان این

خلیفه سوم (عثمان) کعب را با عصا زد و به وی گفت: «یا بن الیهودیه، تعلمنا دیننا!». (۱۴)
البته پاداشی که این صحابی جلیل از عثمان دریافت داشت، چیزی جز تبعید و رانده شدن از دیار خویش نبود! تا آنجا که گرفتار بلاها و مشکلات فراوان شد و در تبعیدگاه خویش، سرزمین «ربذه» تنها و مظلوم جان سپرد. (۱۵)

علوم حدیث، برای حفظ انحراف نه رهایی از آن تلاش و مبارزه اسلامخواهان راستین اگرچه در حفظ وصیانت اسلام تأثیر داشت و این تلاشها غالباً در گروهی منحصر می‌شد که رهبری آن را ائمه معصومین^(۱۶) و شیعیان و آنان که در مکتب ایشان رشد یافته بودند بر عهده داشتند.

اما دیگران، پیروی از سیاست حکام را ادامه دادند و بسیاری از مطالب تحریف شده و پیغامبری اهل کتاب را گرفتند و در کتابها و مجموعه‌های حدیثی و غیر حدیثی خود به ودیعت نهادند! بدون اینکه تحقیق کرده و چاره‌ای درباره آن اندیشه داشند، مگر در زمینه‌های محدودی که به امور سطحی مربوط می‌شد.

علاوه بر اینکه تحقیقات ایشان در سایه ضوابط و معیارهایی صورت می‌گرفت که تأثیری جز تشديد انحراف و تقویت ریشه‌های آن نداشت، چرا که آن ضوابط تنها به منظور پاسداری از این ترهات و باطلیل واژ متن آنها استخراج شده بود.

واما معیارهایی که می‌توانست به این باطلیل ضرری وارد آورد به کلی مورد اعتراض بود.
تا آنجا که احادیث وارد شده در زمینه لزوم عرضه داشتن روایات برگتاب خدا به دیوار زده می‌شد و بعنوان احادیث جعل شده توسط زنادقه تلقی می‌گردید. (۱۷) و گفته می‌شد که: «سنن در باره کتاب قضاوت می‌کند، نه کتاب درباره

از حق و باطل و ارزشمند و بسی ارزش به دست آوردن بعنوان حدیث و تاریخ ضبط کردند.

نقش اهل بیت^(۱۸) در حفظ اسلام

با این حال نباید این نکته را هرگز فراموش کرد که در کنار همه این توطئه‌ها و تحریف‌ها و نابسامانی‌ها، یک ضمانت حقیقی وجود داشت که حفظ دین و احکام و مشخصات اصولی آن را بر عهده داشت.

این ضمانت عبارت بود از ائمه اطهار (صلوات الله عليهم). آنانکه هر جا فرصتی پدید می‌آمد و رخ می‌نمود، حق را آشکار ساخته، و پرده از افکار مردود و حقیری که توسط مسلمان‌نمایه‌ای اهل کتاب (مانند کعب‌الاحبار و ابن سلام و شاگردان ایشان) وارد اسلام شده بود
برمی‌داشتند. (۱۹)

چگونه ائمه اطهار^(۲۰) چنین نباشند در حالی که آنان مانند کشتنی نوح هستند، همان کشتنی که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن روی بر تافت، غرق گردید. و طبق فرمایش پیامبر اکرم^(۲۱) و قرآن کریم، همان دونقل هستند که هر کس به آن دونتمسک جوید هرگز گمراه نشود و به رهبری و هدایت ایشان هدایت یابد.

شیعه در نبرد با تفکر اسرائیلی

شیعه نیز به پیروی از پیشوایان معصوم^(۲۲)، نقش آشکاری را در مبارزه با تفکر خیزندۀ اسرائیلی و مظاهر و نشانه‌های آن بر عهده داشت و علی‌رغم دز حکومت و حاکمیتی که کینه‌توزان از آن بهره‌مند بودند، شیعه رایت این جنبش را بر دوش می‌کشید.

در این زمینه، ایستادگی ابوذر (رحمه‌الله) را در برابر کعب‌الاحبار یاد آور می‌شویم که در مجلس

دلالت روشن‌تری دارد نسبت به روایت دیگر»^(۱۹) سپس طبری به ذکر روایاتی می‌پردازد که اسماعیل را ذبیح معرفی کرده است. روایت از ابن عمر، الشعیبی، یونس بن مهران، مجاهد، الحسن، محمد بن کعب القرظی، ابن عباس و معاویه نقل شده است.

وکسانی که از ابن عباس نقل کرده‌اند عبارتند از: سعید بن جبیر، الشعیبی، یونس بن مهران، ابوالطفیل، مجاهد و عطاء بن ابی ریاح.^(۲۰)

وپس از آن طبری به ذکر روایاتی پرداخته که ذبیح را اسحاق معرفی می‌کند و راویان آن عبارتند از: عباس بن عبدالملک، ابن مسعود، عبید بن عمر، ابن سابط، ابن ابی الهذیل، ابی میسرة، مسروق، ابن عباس و کعب الاحبیار.

وکسانی که این روایت را از ابن عباس نقل کرده‌اند عبارتند از: عکرم، ابوالمالک و ابوصالح.^(۲۱) آنگاه طبری می‌گوید: «واما آنچه از قرآن دلالت بر اصلاح بودن روایت اسحاق دارد آیه‌ای است که دعای ابراهیم خلیل را به هنگام جدا شدن از قومش و مهاجرت بسوی شام به همراهی همسرش ساره نقل کرده که: انى ذاھب الى ربى سىھدىن، ربھبلى من الصالحين».

این دعا مربوط می‌شود به زمانی که هنوز ابراهیم، هاجر را نمی‌شناسد و هاجر هنوز برای اسماعیلش مادر نشده است. ولی خداوند به دنبال دعای ابراهیم، خبر از اجابت دعای او داده و او را به پسری خلیم بشارت می‌دهد. و به دنبال آن رؤیای ابراهیم را باز می‌گوید که در آن رؤیا این پسر را ذبیح می‌کرده است.»

طبری می‌گوید: شنیده نشده است که در هیچ کتابی [ط در کتاب خدا] ابراهیم به فرزند پسری جز اسحاق بشارت داده شده باشد. قرآن می‌فرماید: «وامراة قائمة فضحت، فبشرناها

سنت!». ^(۱۷) و نیز گفته می‌شد «کل من روی له البخاری فقد جاز القطره» و «کل ما فی الصحیحین فهو صحیح» ...

این ضوابط از یک سو، واز سوی دیگر اصول عقیدتی نادرستی که جهت‌گیری آن ضوابط را تأیید و تقویت می‌کرد، مانند «انکار حسن و قبح عقلی»، «لزوم کرنش در برابر حکام»، «اجماع نبوی پس از نبوت»^(۱۸)، «عقیده به جبر»، «قدم قرآن» ...

تاریخ طبری و اسرائیلیات

کتاب «تاریخ الامم و الملوك» نوشته محمد بن جریر طبری، یکی از نمونه کتابهایی است که انشا شده از اسرائیلیات و مشحون به اساطیر است که اهل کتاب و داستان سرایان و هواپرستان ترسیم‌گر آنها بوده‌اند.

تنها نگاهی دقیق به جلد اول از کتاب مذکور می‌تواند این واقعیت تلخ را بنمایاند و مدعای مارا به شکلی قطعی اثبات کند.

واگر ما می‌خواستیم بطور مفصل وارد بحث شده و تنها از تاریخ طبری مثالهایی را بیاوریم به ناجار خود را در احاطه صدها صفحه می‌یافتیم، اگر نگوییم هزاران!

بدین خاطر، ما فقط به بیان بعضی از مثالها اکتفا می‌کنیم تا نمونه روشنی باشد برآنچه گفتیم و آن موارد عبارت است از:

۱- ذبیح کیست؟ اسماعیل یا اسحاق؟

طبری می‌گوید: «... هردو قول از رسول خدا^(۲۲) روایت شده است و اگر از میان آن دوقول یکی صحیح می‌بود از آن تجاوز نمی‌کردیم و به نقل دیگری نمی‌پرداختیم. بلی، این نکته هست که دلیل قرآنی بر صحت روایت ذبیح بودن اسحاق

یعقوب» پس ابراهیم^(۴) زمانی که به تولد اسحاق بشارت داده شد، این بشارت را نیز دریافت که اسحاق به بزرگی رسیده و یعقوب از او تولد خواهد یافت، پس چگونه ممکن است که خداوند به ذبح خود اسحاق امر نماید!

روایت شده است که امام صادق^(۴) به همین مطلب که ما اشاره کردیم استدلال فرموده است، نیز محمد بن کعب القرظی.^(۲۵)

وسخن ابراهیم نیز بدین مطلب اشارت دارد که می‌گوید: «الحمد لله الذي وهب لى على الكبر اسماعيل واسحاق»^(۲۶) که در این کلام اسماعیل بر اسحاق مقدم شده کما اینکه در شش آیه دیگر نام اسماعیل بر اسحاق مقدم آمده است.

ثالثاً - کلام خداوند که می‌فرماید: «وبشرناه باسحاق نبیا من الصالحين» از آنجا که خداوند بشارت به تولد فرزندی داده که بزرگ خواهد شد و پیامبری صالح خواهد بود و ازدواج کرده و صاحب فرزند می‌شود، معقول نیست که خداوند قبل از تحقق همه این امور به ذبح آن فرزند امر کند، چه اینکه اگر چنین امری پس از چنان بشارتی صادر شود، بی‌شک یک فرمان حقيقی تلقی نخواهد شد و فقط امری صوری و غیر جدی دانسته می‌شد، و این امر ارزش قضیه ذبح را بکلی از میان می‌برد.

پس کلام خداوند: «وبشرناه باسحاق نبیا» و نیز «وامرائه قائمة فضحتك، فبشرناها باسحاق، و من وراء اسحاق یعقوب»^(۲۷) را باید ملاحظه کرد. رابعًا - ابن کثیر گفته است که هیچ اختلافی بین اهل ملل نیست که اسماعیل اولین پسر ابراهیم و نخستین فرزند بوده است^(۲۸) و طبری خود بدین مطلب تصريح کرده است، چنانکه بزودی خواهد آمد.

خامساً - آنچه طبری بدان استناد جسته

باسحاق ومن وراء اسحاق یعقوب» و نیز می‌فرماید «فأوجس منهم خيفة، قالوا لا تخف وبشروه بغلام علیم، فاقبلت امراته فی حیره فصكت وجهها وقالت عجوز عقيم» و جز این موارد، در هرجا که خداوند ابراهیم را به داشتن پسری بشارت داده همانا از ناحیه همسرش ساره بوده است.

بدین جهت در آیه «فبشرناه بغلام حليم» لازم است که همچون سایر آیات در سایر سوره‌ها، فریزند مورد بشارت، از ساره دانسته شود. واما کسانی که اشکال کرده‌اند و گفته‌اند (خداوند ابراهیم را به ذبح اسحاق امر نکرده) زیرا بشارت خداوند به ابراهیم قبل از ولادت اسحاق و ولادت یعقوب از او بوده است) اشکال آنان وارد نیست. چرا که خداوند ابراهیم را امر فرمود که اسحاق را پس از رسیدن به مرحله سعی و کوشش، ذبح کند و مانعی ندارد که قبل از امر شدن ابراهیم به این ذبح، یعقوب برای او متولد شده باشد.^(۲۹)

سخن ما

پس طبری با این بیان، ذبح بودن اسحاق را پذیرفته است، چنانکه استدلال او براین مطلب ملاحظه گردید. درحالی که نادرستی نظریه واستدلال او واضح است زیرا:

اولاً - آنچه از رسول خدا^(۳۰) روایت شده این است که فرمود «انا ابین الذبيحين» واین واضح است که نبی اکرم^(۳۱) از نسل اسماعیل بوده است نه از نسل اسحاق.^(۳۲)

ثانیاً - خداوند متعلق پس از ذکر قضیه ذبح در سوره الصافات و به دنبال آن موضوع بشارت به اسحاق را مطرح فرموده است. «وبشرناه باسحاق نبیا من الصالحين»^(۳۴) و این بشارت به تولد است همچنانکه در آیه دیگر بشارت به تولد است که می‌فرماید: «وبشرناه باسحاق، ومن وراء اسحاق

هریره: الا خبر ک عن اسحاق بن ابراهیم النبی! قال
ابو هریره: بلی...

کعب الاحبار به ابو هریره گفت آیا می خواهی
از اسحاق فرزند ابراهیم^(۲۸) که پیامبر خدا بود ترا
خبر دهم؟ ابو هریره گفت: آری.

کعب گفت: ابراهیم در رؤیا دید فرزندش
اسحاق را ذبح می کند. شیطان گفت: بخدا سوگند
اگر آل ابراهیم را در این قضیه بفریبم پس از آن
هیچیک از ایشان را فریب نتوانم داد. بدین جهت
شیطان به شکل مردی آشنا درآمد که آل ابراهیم با
او آشنا بودند، سپس هنگامی که ابراهیم خارج شد
تا اسحاق را ذبح کند، شیطان در قیافه آن مرد،
بساره، همسر ابراهیم وارد شد و به او
گفت: ابراهیم در این بامداد اسحاق را به کجا برد!
ساره گفت: برای کاری لازم اور اهتمام خود
برد. شیطان گفت: نه بخدا سوگند، برای این او را
نبرده.

ساره گفت: پس چرا او را به همراه برد؟
شیطان پاسخ داد: او را برد است ذبح کند.
ساره گفت: این سخن هرگز صحیح نیست
زیرا ابراهیم فرزندش را نمی کشد.
شیطان گفت: ولی به خدا چنین است که گفتم.
ساره پرسید: دلیل کشن اسحاق چه چیز
می توان باشد؟

شیطان گفت: ابراهیم گمان کرده که
پروردگارش او را به کشن فرزند امر کرده است.
ساره گفت: اگر چنین است نیکوست که او
فرمان پروردگارش را اطاعت کند.

طبری سپس ادامه روایت را نقل می کند که
شیطان نزد اسحاق رفت و نظیر همان گفتگو را با
او داشت و همان پاسخ را شنید. وی در ادامه چنین
آورده است:

پس شیطان اسحاق را نیز رها کرد و به جانب

نادرست است. زیرا بشارت ساره در دوران پیری به
داشتن اسحاق، مشخص نمی کند که هاجر قبل از
آن صاحب فرزندی چهارده ساله به نام اسماعیل
نبوده است، زیرا نازایی ساره به جهت پیری،
مشخص نمی کند که هاجر نیز نازا بوده، بخصوص
که حدود پانزده سال میان آن دو فاصله بوده
است. و طبری، خود در موارد متعددی از کتابش
یادآور شده که اسماعیل از هاجر متولد شده بود
قبل از آنکه ساره فرزندی داشته باشد، و از این رو
ساره از نداشتن فرزند به شدت دلگیر شد.^(۲۹)
همانطور که منظور از «بلغ السعی» این
است که قدرت بر رفت و آمد پیدا کرده باشد، نه
اینکه مردی صاحب همسرو فرزند شده
باشد، پس سخن طبری درست نمی نماید که گفته
است «ممکن است امر به ذبح اسحاق پس از تسزیج
و تولد یعقوب برای او بوده باشد.»^(۳۰) و گرنه
نیازی به تعبیر «بلغ السعی» در آینده نبود، بلکه
کافی بود که خداوند بفرماید: ابراهیم به ذبح
فرزندش که مردی بزرگسال شده بود امر شد.

کعب الاحبار و قضیه ذبح
اکنون نگاهی می افکنیم . به کعب الاحبار که
روایتگر ذبح بودن اسحاق است، با اینکه نظر او
مخالف قرآن کریم می باشد.

کعب، آن کسی است که به طرح ذبح بودن
اسحاق مبادرت جسته و سخن خود را به کسانی که
آماده پذیرش آن بودند القا کرده و می دانسته که
از طریق ایشان می تواند سخنان باطل خویش را
رواج دهد.

در این باره طبری روایت کرده است: حدثی
یونس، قال: اخبرنا ابن وهب، قال: اخبرنی یونس
عن ابن شهاب: ان عمرو بن ابی سفیان بن اسید بن
جاریه الشفیعی اخبره: ان کعب قال لا بی

ابی ریاح، عن عبدالله بن عباس، انه قال: المُفْدِي
اسْمَاعِيلَ وَ زَعْمَتِ السَّيْهُودَ أَنَّهُ إِسْحَاقُ، وَ كَذَبَتِ
الْيَهُودُ». (۲۵)

به خاطر اطمینان قلب خلیفه اموی
هنگامی که عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی از
کعب القرطی شنید که ذبیح اسماعیل است و
استدلال او را از قرآن ملاحظه کرد، قلبش
اطمینان نیافت، تا اینکه از یهودی اسلام آوردهای
در آن زمینه نظر خواست!

طبری نقل می‌کند: «حدثنا ابن حميد، قال:
حدثنا سلمة، قال: حدثنا محمد بن اسحاق، عن
بريدة بن سفيان، بن فروة الاسلامي، عن محمد بن
كعب القرطی: انه حدثهم: انه ذکر ان الذبیح هو
اسماعیل، مستدلاً على ذلك بالآيات القرآنية
(حسبما تقدم ذكره) لعمر بن عبدالعزیز وهو
خلیفه، اذ كان معه بالشام فقال له عمر ان هذا الشيء
ما كنت انتظره، وانی لاراه كما قلت. ثم ارسل الى
رجل كان عنده بالشام، كان یهودیاً فاسلام، فحسن
اسلامه و كان یری، انه من علماء اليهود، فسأله
عمر بن عبدالعزیز عن ذلك».

محمد بن كعب القرطی می‌گوید من نزد عمر بن
عبدالعزیز بودم که به آن یهودی اسلام آورده،
گفت: کدامیک از دو فرزند ابراهیم مورد فرمان
ذبیح قرار گرفتند؟

آن مرد پاسخ داد: اسماعیل، ای
امیر المؤمنین بخدا سوگند، یهودیان این را
می‌دانند ولی از آنجا که بر عرب حسادت ورزیدند
ونحو استند که پدر ایشان ذبیح شناخته شود، این
واقعیت را انکار کردند و اسحاق را ذبیح دانستند
به خاطر اینکه اسحاق پدر آنان است». (۳۶)

* * *

ابراهیم شافت و به او گفت: در این سامداد
فرزندت را کجا می‌بری؟

ابراهیم گفت: برای کاری لازم.

شیطان گفت: بخدا سوگند، تو فرزندت را
همراه نمی‌بری مگر برای اینکه او را بکشی.

ابراهیم گفت: چرا او را بکشم؟

شیطان گفت: چون گمان کردهای که
پروردگارت بدان فرمان داده است.

ابراهیم گفت: پس بخدا سوگند اگر پروردگارم
مرا فرمان داده باشد، چنان خواهم کرد.

کعب الاخبار می‌گوید: پس هنگامی که ابراهیم
به کابیح فرزندش اقدام کرد و اسحاق در برابر او
تسلیم گردید، خداوند او را بخشید و ذبحی عظیم
را فدای او گردانید...» (۳۱)

ابو هریره در دو روایت دیگر نیز از کعب الاخبار
نقل کرده که ذبیح اسحاق بوده که طبری آن دو
روایت را آورده است و می‌توان مراجعه کرد. (۳۲)

نظر تورات در باره ذبیح
تورات چنین می‌گوید: «خذابنک، وحیدک
الذی تحبه اسحاق، واذهب الی ارض السريا
واصعده هناك محرقه على...» (۳۳)

بنابر این، چنین می‌نماید که قائلان به ذبیح
بودن اسحاق، نظر خوبیش را از تورات برگرفته‌اند.
ابن کثیر می‌گوید: «انما اخذوه - والله اعلم - من
کعب الاخبار، او من صحف اهل الكتاب، وليس في
ذلك حديث صحيح عن المعصوم، حتى نترك من
اجله ظاهر الكتاب». (۳۴)

وطبری خود، روایتی را از ابن عباس نقل کرده
است که مضمونش اتهام یهود در این زمینه
می‌باشد: «عن یونس بن عبدالاعلیٰ، قال: حدثنا
ابن وهب، قال: اخبرنى عمر بن قيس، عن عطاء بن

از وہب سؤال شد که زمینها چگونه‌اند؟ او گفت: هفت زمین که هر یک جزیره‌ای گسترده و آماده است، میان هر زمین دریابی است و دریا همه آن را احاطه کرده و هیکل از ورای دریاست.^(۲۷)

سخن از هیکل به این شکل در جای جای تورات و انجیل تحریف شده موجود به چشم می‌آید، که می‌توان بدانها مراجعه کرد.^(۲۸)

۳- احادیث جبر

عقیده به جبر نیز از حمله باورهایی است که اسلام آورده‌گان از اهل کتاب، آن را به فرهنگ اسلامی نفوذ داده‌اند و گفته‌اند: «لقد جفالقلم بما هو كائن من السعادة والشقاوة الى الابد فلامجال للتغيير ولا للتبدل و انما يعمل الناس اليوم فيما قد فرغ منه».

معنای این عبارت چنین است که مجالی برای اختیار انسان نیست، بلکه او ناخودآگاه و ناگزیر به همان کاری می‌پردازد که قلم تقدیر برای او رقم زده است و چون قلم خشک شده و از نوشتن باز ایستاده، انسان هرگز نمی‌تواند در سرنوشت خود تغییری پیدید آورد.

همانطور که خداوند متعال نیز چیزی را تبدیل و تغییر نمی‌تواند داد پس این درست نیست که «یمحوا لله ما یشاء و یثبت» بلکه کلام یهود درست است که «و قال اللہ یهود یدالله مغلولة، غلت ایدیهوم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان یستنق کیفیشاء»^(۲۹)

مشرکان نیز بر این گمان بودند که در کردار خویش مجبورند و اختیار آنان هیچگونه تأثیری ندارد. و خداوند از قول آنان می‌فرماید: «و قال الذين اشرکوا لوشاء الله ما عبدنا من دونه من شیء نحن ولا آبائنا».^(۴۰)

۲- احادیث جسمیت و هیکل

شکی نیست که قول به جسمیت ذات خداوند، و همچنین عقیده پرستش بتان در طول اعصار، عقیده‌ای یهودی و سپس نصرانی است. زیرا تورات و انجیل تحریف شده کنونی در موارد مختلف و موضع متعدد بدان تصویر دارد، بطوری که نیازی به ذکر موارد آن از تورات و انجیل احساس نمی‌شود.

این عقیده توسط اسلام آورده‌گان از اهل کتاب به فرهنگ اسلامی راه یافته است و به صورت روایاتی که برای خداوند، دست و انگشت و قدم و ساق و صورت و.... اثبات می‌کند ظهور یافته است. و برخی کتب حدیثی و تاریخی و دیگر کتب، آمیخته با این روایات عجیب و غریب است، تا آنجا که امام الائمه ابن خزیم (که در اواخر قرن سوم وفات یافته) کتابی را در چهارصد صفحه تحت عنوان «التوحید و اثبات صفات‌الرب» از این گونه احادیث گردآوری کرده است.

در اینجا نمی‌خواهیم همه آن موارد را در کتاب تاریخ‌الامم والملوک طبری، استقصا کنیم، و تنها به نقل یک روایت بسنده می‌کنیم.

طبری گوید: حدثنی محمد بن سهل بن عسکر، حدثنا اسماعیل بن عبدالکریم، قال حدثنی عبدالصمد: انه سمع وهبا يقول وذکر من عظمته فقال ان سموات والارض والبحار لفی الهیکل... يعني آسمانها و زمین و دریاها در هیکل جای دارد، و هیکل در کرسی مستقر است و دویای خدای عزوجل برکرسی است و او کرسی را حمل می‌کند و کرسی در پای او چون کشی است. از وہب سؤال شد که هیکل چیست؟ او گفت: چیزی است از اطراف آسمانها که زمین‌ها و دریاها را از هر سو مانند طنابهای خیمه احاطه کرده است.

کرده است: «ان اول ما خلق الله القلم، فقال له:
اجر، فجرى بما هو كائن، و انما يعمل الناس اليوم
فيما قد فرغ منه»^(۴۴).

۴- روزهای آفرینش و آسایش خدا!

تورات منی گوید: «پروردگار در شش روز
آسمان و زمین و دریا و آنچه در آن است آفرید و
روز هفتم را به استراحت پرداخت و بدینجهت
خداآوند روز شنبه را مبارک گردانید و آن را مقدس
شمرد». ^(۴۵)

طبری نیز در تاریخ خویش روایات متعددی
را بدین مضمون آورده است که بر آغاز آفرینش
خدا در روز شنبه و پایان آن در روز جمعه و فارغ
بودن خداوند از کار آفرینش در شنبه بعد، تأکید
دارد.

ما تنها روایاتی را از این دست می‌آوریم که
طبری از اهل کتاب نقل کرده است: طبری
می‌گوید: عن المثنی بن ابراهیم، قال: حدثنا
عبدالله بن صالح حدثنا ابو معشر، عن سعید بن
ابی سعید، عن عبدالله بن سلام، انه قال: «ان الله
بدأ الخلق يوم الاحد، فخلق الارضين في الاحد
والاثنين، و خلق الاقوات والرواسي في
الثلاثاء والرابعاء و خلق السموات في الخميس و
الجمعه و فرغ في آخر ساعه من يوم الجمعة، فخلق
فيها آدم على عجل، فتلک الساعه التي تقوم فيها
الساعه». ^(۴۶)

در روایت دیگری نیز طبری نظیر این
مضمون را از عبدالله بن سلام نقل می‌کند.^(۴۷)
و اما در روایت دیگری طبری می‌گوید:
حدثنا ابن حمید قال: حدثنا جریر عن الاعمش،
عن ابی صالح، عن کعب، قال: ببدأ الله خلق
السموات والارض يوم الاحد و الاثنين والثلاثاء و
الاربعاء والخميس و فرغ منها يوم الجمعة، قال:

روايات آفرینش «قلم»

در کتاب طبری روایات زیادی در زمینه
«خلق قلم» وارد شده است که مضمون همه آنها
تأکیدی است بر عدم اختیار انسان و این که مردم
ناخودآگاه و ناگزیر به طرف کارها کشیده
می‌شوند.

در اینجا فقط دو روایت از روایات «آفرینش
قلم» را یادآور می‌شویم و خواننده را برای پژوهش
بیشتر به اوائل کتاب تاریخ الامم و الملوك به
بحشی تحت عنوان «الفول فی ابتداء الخلق ما كان
اوله» رهنمون می‌شویم.

طبری به سند خویش از عباده بن الصامت
نقل می‌کند که عباده به فرزندش گفت «سمعت
رسول الله ﷺ يقول: ان اول ما خلق الله القلم، فقال
له: اكتب، فجرى في تلك الساعة بما هو كائن». ^(۴۸)
و نیز طبری می‌گوید: حدثنا محمد بن
معاوية الانماطي، حدثنا عباد بن العوام، حدثنا
عبدالواحد بن سلیم، قال سمعت عطا، از ولید بن
عباده بن الصامت پرسیدم پدرت هنگام مرگ چه
وصیت داشت؟

ولید گفت: پدرم مرا فرا خواند و گفت: ای
فرزندم از خدا بپرهیز و بدانکه توبه تقوای الهی
دست نیابی، و به آگاهی نرسی مگر آنگاه که به
خدای یگانه و به قدر- خیر یا شر- ایمان آوری،
همانا شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌گفت: «ان
اول ما خلق الله عزوجل القلم فقال له: اكتب. قال:
يا رب و ما اكتب؟ قال: اكتب القدر. قال: فجرى
القلم في تلك الساعة بما كان و بما هو كائن الى
الابد». ^(۴۹)

و در این زمینه روایات دیگری نیز هست که
طبری آنها را متذکر شده است و می‌توان مراجعت
کرد. ^(۵۰)

طبری از ابن عباس یا ابن عمر نیز روایت

خویش که در جنگ فی سبیل الله بهمراه تابوت می‌کوشیدند وتلاش می‌کردند، بهخانه نرفت. چون اوریا بهجنگ رفت، داود بهرئیس لشگر ش نوشت که اوریا را در پیشاپیش جنگی شدید قرار دهنده واژ پس او باز گردند تا او کشته شود. پس آنان چنین کردند و اوریا کشته شد، خبر مرگ او را بهداود دادند. داود پس آن زن فرستاد واو را بهخانه خویش آورد و آن زن برای او فرزند از آن زنا متولد کرد. (۲۷-۶: سموئیل ۱۱)

پس خداوند ناثان نبی را بسوی داود فرستاد و به او گفت: «قد کان فی مدینة رجال واحد فقیر له نعجة واحدة عزیزة علیه و آخر له غنم وبقر کثيرة جداً فأخذ الغنی نعجة الفقیر...» آنگاه ما ملاحظه می‌کنیم که طبری این روایت را بعینه در تاریخش ذکر کرده است به استثنای قصه زنای داود نسبت به آن زن و فراخواندن همسر او به منظور مشتبه ساختن قضیه حمل ... (۴۹)

بلی طبری این قصه دروغین و پست را نقل کرده است، با اینکه پیامبری از پیامبران خدا را به قتل انسانی مؤمن متهشم می‌کند. در حالی که قتل انسان مؤمن از اعظم کبائر و زشتترین فواحش است و ساخت پیامبران خدا از ارتکاب چنین امر بزرگی پاک است.

اهل بیت(ع) در مواجهه با افتراءها اهل بیت علیهم السلام در برابر این دروغ سازی‌ها به تکذیب و تضعیف پرداختند. از امیر المؤمنین علی (ع) روایت شده که فرمود: «من تحدثكم بحديث داود على ما يرويه القصاص جلد ته مئة و ستين، وهى حد الفريدة على الانبياء» (۵۰) یعنی: هر کس برای شما حدیث داود را به شیوه داستان سرایان باز گوید، او را صد و شصت تازیانه خواهم زد، و این حد دروغ بستن بر انبيا است.

فجعل مكان كل يوم الف سنة» (۴۸)
روایاتی که طبری در این زمینه آورد، بسیار است، در اینجا مجال یادآوری همه آنها نیست.

۵- خطاهای انبیاء!

تورات در موارد گوناگونی به صراحت گناهان و کبائری را به انبیای الهی نسبت داده است (که البته مقام انبیاء از چنان نسبتها ناروایی منزه است).

در اینجا تنها بهذکر یک مورد از این نسبتها ناروا که بهیکی از انبیای الهی یعنی داود عليه السلام نسبت داده شده است اشاره خواهیم داشت و بزودی خواهید یافت که طبری همان قصه را در کتاب تاریخ خود ثبت کرده است، البته با حذف برخی قسمتها آن.

تورات (در یازدهم از سموئیل دوم) می‌گوید: شب هنگام بود که داود از تخت خویش برخاست و در پشت بام قصر حکومتش قدم می‌زد، ناگاه از آن بالا زنی را دید که خود را شستشو می‌دهد. زن براستی زیبا بود. پس داود کس فرستاد تا از احوال آن زن بپرسد، فردی گفت: آیا این زن، شیع دختر «عام» و همسر «اوریای حشی» نیست؟

پس داود فرستاد گانی گسیل داشت و آن زن را گرفت، و با او هم بستر گردید، در حالی که او از خون حیض پاک بود. زن بهخانه اش باز گشت و حامله شد، پیکی بهجانب داود فرستاد واو را از حاملگی خود با خبر ساخت.

داود پیکی بهجانب اوریا فرستاد واو را از جنگ فراخواند و به او دستور داد که بهخانه اش برود (غرض داود این بود که اوریا با همسرش همبستر شود و موضوع حاملگی همسرش بر او مشتبه گردد) ولی اوریا بهجهت یاری دادن اصحاب

گفت: و در بهشت درختی بترازموز و سدر وجود نداشت.
سپس خداوند به حوا گفت: تو بندۀ مرا گول زدی، پس تو هیچ حملی را تحمل نکنی مگر بدشواری، و هنگامی که بخواهی فرزند خویش بر زمین نهی، بارها به مرگ مشرف شوی.
و خداوند به مار گفت: تو همانی که در شکمت آن ملعون-شیطان-وارد شد، تا بندۀ مرا گول زند. تو از رحمت من بدوری تا پاهایت در بدن‌ت پنهان شود و جز خاک ترا روزی نباشد، تو دشمن فرزند آدمی و آنان دشمن تواند، هر جای کی از آنان را ببینی تعقیش کنی و آنها نیز هر جا ترا ببینند سرت را بکوبند. (۵۲)

داستان فریب آدم، در تورات
در تورات پس از اینکه می‌گوید آدم از خوردن درخت منع شد و آن درخت عبارت بود از «شاخت خیر و شر»، آمده است:
«... مار حیله گرتین حیوان خشکی بود که پروردگار الله آن را آفرید. پس آن مار به زن (حواله) گفت: آیا براستی خداوند گفته است که از هیچ درخت بهشت نخورید؟!»
آن زن به مار گفت: ما از میوه درختان بهشت می‌خوریم ولی در مورد میوه درخت وسط بهشت خداوند فرموده است که از آن نخوریم و بدان دست نزینیم تا نمیریم.
مار به آن زن گفت: شما هر گز نخواهید مرد، بلکه خداوند می‌داند: آن روز که شما از آن میوه بخورید چشمان باز شده و همچون خدا آگاه به خیر و شر می‌شوید.
زن گمان برد که آن درخت برای خوردن نیکو است و چشمان را شادمان کرده و لذت بخش است، بدین جهت از میوه آن درخت بر گرفت و

علی (۴) در این بیان، نقل کشندگان چنین مطالبی را داستان سرایان نامیده است و آنان همان اسلام آورده‌گان اهل کتاب و پیوستگان و شاگردان ایشان و روایتگران خرافات تاریخند، و تمیم داری اولین آنان است که در مسجد قصه سرایی را باب کرد.

راوندی در کتاب قصص الانبیاء از امام صادق (۴) دو روایت دیگر نقل می‌کشند که آن حضرت، داود نبی را از این دروغ رشت مبرا می‌شمرد. (۵۱)

۶- داستان فریب خوردن آدم در بهشت
طبری در داستان اخراج آدم از بهشت روایت را از وهب بن منبه نقل می‌کند و می‌گوید: شیطان داخل شکم ماری شد که دارای پاهایی بود و همچون شتر قوی بسوی بهشت در حرکت.

طبری اضافه می‌کند: شیطان نزد حواء آمد و به او گفت: به‌این درخت نگاه کن که چه خوشبو و خوش طعم و خوشرنگ است، پس حتوا از آن درخت برگرفت و خورد.
سپس حوا بسوی آدم رفت و به او گفت: به‌این درخت بنگر که...

پس آدم از آن خورد، «فبدت لهما سوء اتهما». یعنی پس از خوردن از آن درخت، شرمگاههایشان آشکار گردید.

آدم داخل آن درخت شد، پس پروردگارش ندادر داد، ای آدم کجا بی؟ آدم گفت: پروردگارا من اینجا هستم.
خدا گفت: آیا خارج نمی‌شوی؟ آدم گفت: پروردگارا من از تو حیا دارم.
خداوند گفت: بدور باد از رحمت من آن زمینی که ترا از آن آفریدم، تا اینکه همه میوه‌هایش تبدیل به خار شود!

بخاری. با عرق جین نان بعdest آوری تا به همان زمین که از آن برگرفته شده‌ای باز گردی، زیرا تو از خاکی و به خاک باز می‌گردی.»^(۵۲)

همانگونه که می‌بینید، آنچه را طبری از وهب روایت کرده دقیقاً همان چیزی است که در تورات آمده است منتهی طبری نیکوتر و زیباتر بیان داشته و حتی خصوصیات و جزئیات مطلب را حفظ کرده است!

و هب بن منبه از جمله اسلام آورد گان اهل کتاب است همانند کعب الاحبار و عبدالله بن سلام و تمیم الداری و امثال آنها.

آخرین نمونه

قبل از اینکه سخن را در این نوشتار به پایان ببریم، جا دارد به این نکته اشاره کنیم که طبری خود در کتابش سخن ابن عباس را در «تکذیب کعب الاحبار و اتهام او به وارد کردن اسرائیلیات در اسلام» نقل کرده است، و می‌گوید: «روزی ابن عباس نشسته بود که مردی سر رسید. و به او گفت: ای ابن عباس سخن عجیبی از کعب الاحبار در باره خورشید و ماه شنیدم! ابن عباس در حالی که تکیه داده بود، با شنیدن این سخن راست نشست و پرسید: آن سخن چه بود؟

مرد گفت: کعب گمان دارد که در روز قیامت، خورشید و ماه به صورت دو گاو پی شده آورده و در جهنم افکنده می‌شوند!

عکرمه می‌گوید: ابن عباس از این سخن برآشست و خشمگین شد. و گفت: کعب دروغ گفته، کعب دروغ گفته، کعبه دروغ گفته است، او مردی یهودی است که می‌خواهد این مطالب را در اسلام داخل کند!...^(۵۴)

خورد. و به مردش نیز داد و مرد هم از آن میوه خورد، در این هنگام چشمانشان باز گشت و خود را عربان یافتند، و از برگهای درخت انجیر برای خود پوششی فراهم آوردند.

صدای پروردگار را شنیدند در حالی که بهنگام وزش نسیم روزانه در بهشت راه می‌رفت، پس آدم و همسرش در وسط درخت بهشت خویش را از برابر پروردگار الله مخفی داشتند.

پروردگار الله، آدم را ندا داد و به او گفت: کجا هستی؟ آدم گفت: صدایست را در بهشت شنیدم و چون عربان بودم، ترسیدم و پنهان شدم. خدا گفت: چه کسی به تو فهمانید که عربانی؟ آیا از آن درخت که منع کرده بودم خورد های؟!

آدم گفت: آن زنی که با من همراه کرده‌ای، از آن درخت به من داد و من خوردم. پس، پروردگار الله بهزن گفت: این چه کاری بود که کردی؟! زن گفت: مار مرا فریب داد و از آن درخت خوردم.

پروردگار الله بهمار گفت: تو در میان همه چار پایان و همه حیوانات وحشی خشکی از رحمت بدوري، بر شکمت خواهی خزید و در طول زندگی از خاک خواهی خورد میان تو و این زن و نسل او دشمنی برقرار می‌کنم، و آنها کشنده تو و تو کشنده آنانی.

و به زن گفت: رنج و درد بار داری تو را زیاد خواهم کرد. فرزندانی را با درد متولد خواهی ساخت....

و به آدم گفت: زمین به خاطر تو ملعون است (زیراتو سخن همسرترا شنیدی و از آن درخت که گفته بودم نباید بخواری، خوردگی) در تمام زندگیت بدهشواری از زمین روزی بر گیری و برای تو خار و خاشاک برویاند و تو از حاصل زراعت

نگران بود) پرسید، این تکبیر چیست؟ به او گفتند: کعب تکبیر گفت و مردم نیز بمدنبال آن تکبیر گفتند. عمر گفت: کعب را نزد من آورید. چون کعب را آوردند، گفت: ای امیر المؤمنین، کاری را که تو امروز انجام دادی، همان چیزی است که پانصد سال قبل یکی از پیامبران بدان خبر داده است....^(۵۵)

آنچه آوردهیم نمونه‌ای از اسرائیلیات فراوانی است که تاریخ طبری در خود نهفته دارد. همانطور که از این گونه اسرائیلیات در سایر کتابهای حدیثی و تاریخی و رجالی نیز بسیار نهفته است!

بدین جهت در اینجا فرصت را غنیمت شمرده واژ محققان و بیزووهشگران می‌خواهیم که به میراث فرهنگی و اسلامی بذل توجهی بیش از گذشته نموده و در تصفیه آن از مسائل نادرست بیندیشند. از آن جمله، کتاب تاریخ الامم والملوک طبری است که بسیاری از صفحات آن همراه تحریف و مطالب غیر واقعی است!

بنابراین، نصوص وارد شده در این کتاب و امثال آن باید مورد تحقیق و نقد و بررسی قرار گیرد و نمی‌توان بصورت مطلق بر آنها اعتقاد واطمینان داشت.

یادداشتها:

- ۱- بخش عمده‌ای از این مصادر را در کتاب «الحياة السياسية للإمام الحسن (ع)» صفحه ۷۸-۷۹ آوردایم. همچنین بیزووهشگران می‌توانند در این زمینه به کتاب دیگر: الصحيح من سير تالبی (اص)، ج ۱، ص ۳۶ مراجعه کنند.
- ۲- مراجعه شود به: تاریخ الامم والملوک، حوادث سنہ ۳۵/۵/ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ / مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۲۰ و ج ۱، ص ۱۱۰ / کنزالعمال، ج ۱۰، ص ۱۸۰ / تذكرةالحافظ، ج ۱، ص ۷/ شرح نهج البلاعه المعترض الحنفی، ج ۲۰، ص ۲۰ / شرفاصحابالحدیث، ص ۸۷ / مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۴۹ / الطبقات الكبرى،

تردید خلیفه دوم در باره کعب

طبری نقل می‌کند که: چون عمر بن الخطاب از «جاییه» بسوی «ایلیا» بازگشت و به درب مسجد نزدیک شد، گفت: مراقب کعب باشید! سپس روایت می‌گوید: در روز بعد، پس از اینکه عمر نماز صبح را با مردم گزارد، بازگشت و گفت: کعب را نزد من آورید.

کعب را نزد او آوردند، عمر به او گفت: به نظر تو مصلا را کجا قرار دهیم؟ کعب گفت: بسوی صخره. (قبله یهودیان). عمر به او گفت: ای کعب بخدا سوگند تو تمایل و تشابه به یهودیت داری.

آنگاه که تو کفشها را بیرون آوردی من ترا دیدم. (یعنی تو هنوز در قلبت به معتقدات یهودیان احترام می‌گذاری).

کعب گفت: من دوست داشتم که قدمم را بر آن گذارم.

عمر گفت: آری من ترا دیدم ولی ما قبله را صدر مسجد قرار می‌دهیم همانطور که رسول خدا قبله مساجد ما را صدر آن قرار می‌داد. باز گرد زیرا، به صخره امر نشده‌ایم، به کعبه امر شده‌ایم. پس عمر قبله مسجد را صدر آن قرار داد...

سپس عمر از مصلا برخاست و بسوی ویرانه‌ای رفت که رومیان بیت المقدس را در آنجا دفن کرده بودند و زمانی که آنجا بعدست بنی اسرائیل افتاده بود، بخشی از آن را بیرون آورده و بخش دیگر را رها کرده بودند.

عمر گفت: ای مردم هر کاری که من انجام می‌دهم، شما نیز انجام دهید. عمر دو زانو (یا بهزانو بر سر انجستان) در وسط آن مکان نشست، بطوری که از خاک و خاشاک بر لباس او نشست. در این هنگام عمر از پشت سر خود صدای تکبیر شنید (وچون او همیشه از سوء قصد دیگران

- تفہید العلم، ص ۳۴ / جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۵۰ و ۳ / مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۸۹ / المصنف، الصناعی، ج ۶، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و یاورقی‌های آن / مشکل الآثار، ج ۱، ص ۴۰ و ۴۱ / البداية والنهاية، ج ۱، ص ۷ و ۲ ص ۱۲۲ و ۱۳۴ / کشف الاستار، ج ۱، ص ۱۲۰ و ۱۲۲ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۰۹ / حیة الصحابة، ج ۳، ص ۲۸۶ / مستند احمد، ج ۳، ص ۱۲ و ۱۳ و ۵۶ / حسن التنبیه، ص ۱۹۲ .
- ۱۱- طبقات ابن سعد ط صادر، ج ۲، ص ۳۳۶ .
- ۱۲- السنه قبل التدوین، ص ۳۶۴ / جامع بیان العلم وفصله، ج ۱، ص ۷۶ .
- ۱۳- البخار، ج ۴۶، ص ۳۵۴ .
- ۱۴- تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۲۸۴ / مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴۰ / انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۲ / شرح السننه المعتزلی، ج ۳، ص ۵۴ و ج ۸، ص ۲۵۶ .
- ۱۵- در اسات وبحوث فی التاریخ والاسلام، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۴۱ .
- ۱۶- جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۲۳ / ارشاد الفحول، ص ۳۳ / بحوث مع اهل السنة السلفیة ص ۶۷ و ۶۸ .
- ۱۷- تأویل مختلف الحديث، ص ۱۹۹ / سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۴۵ و مقالات الاسلامیین ج ۲، ص ۲۲۴ و ج ۱، ص ۲۵۱ / جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۳۳ و ۲۳۴ / عنون المعمود، ج ۱۲، ص ۳۵۶ / و مراجعة شود به، الکفایة فی علم الروایه، الخطیب، ص ۱۴ / لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۹۴ / میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۰۷ / دلائل النبوة، بیهقی، ج ۱، ص ۲۶ / الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۳۹ و ۳۸ .
- ۱۸- المنتظم، ابن الجوزی، ج ۹، ص ۲۱۰ / الالمام، ج ۱، ص ۱۲۶ / الاحکام فی اصول الاحکام، الامدی، ج ۱، ص ۲۰۵ و ۲۰۴ / بحوث مع اهل السنة والسلفیة ص ۲۷ از زمان باشد - حجت است و می توان به کتابهای ذیل مراجعة کرد: الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۱، ص ۲۰۸ / تهذیب الاسما، ج ۱، ص ۴۲ / النشری القرآنات العشر، ج ۱، ص ۳۷ و ۳۳ و ۳۱ / و نیز دیگر کتابهای اصول فقه که در زمینه حجت اجماع براساس بینش اهل سنت بحث کرده است .
- ۱۹- تاریخ الامم والملوک، ج ۱، ص ۲۶۳ .
- ابن سعد، ط لسیدن، ج ۴، ص ۱۳۵ و ج ۲، قسم ۲، ص ۱۰۰ و ۱۱۲ / حیاۃ الصحابة، ج ۳، ص ۲۷۲ و ۲۷۳ و
- ۳- مراجعة شود به: جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۷۵ و ۲۰۳ و ۱۹۴ / منتخب کنز العمال، با حاشیه مستند احمد، ج ۴، ص ۶۲ / سنن الدارمی، ج ۱، ص ۲۶۱ / التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۶۷ و ۳۶۸ / طبقات ابن سعد، ط لسیدن، ج ۶، ص ۱۷۹ و ۱۷۹ / کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۸۵، از ابن عساکر و دینوری فی المجالسه، وغيرهما / تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۵۴ / المصنف، صناعی، ج ۸، ص ۳۰۱ و در حاشیه آن از اخبار القضاة، وکیع، ج ۱، ص ۸۳ .
- ۴- مراجعة شود به: الصحيح فی سیرۃ النبی (ص)، ج ۱، ص ۲۶ .
- ۵- مراجعة شود به السفیر، ج ۶، ص ۲۹۰ و ۲۹۳-۲۹۰ / حیاۃ الصحابة، ج ۳، ص ۲۵۸ و ۲۵۹ .
- ۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰ و حکمت ۳۶۹ .
- ۷- جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۴۴ و ۲۴۵ / الموطأ چاپ شده با تنویر الحوالک، ج ۱، ص ۹۳ / شرح الموطأ، الزرقانی، ج ۱، ص ۹۴ و ۹۳ و از الباجی / الام، الشافعی، ج ۱، ص ۲۰۸ / السفیر، ج ۸، ص ۱۶۶ / الزهد والرفاق، ص ۲۱ / کشف النقانع عن حجتملا جماع، ص ۶۷ .
- ۸- جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۲۳ و ۱۲۴ و مراجعة شود به : الدر المتنور، ج ۱، ص ۹۰ از ابن جریر از فتاویه والسدی، و از سفیان بن عینه نیز مطلب را نقل کرده است البتہ اسم مدارس ایشان در مصادر دیگری هم ذکر شده است .
- ۹- این حدیث بالفاظ مختلف در مصادر مختلف ذکر شده است، برای نمونه مراجعة شود به: مستند احمد، ج ۳، ص ۳۸۷ و ۴۷۱ و ۴۷۰ / البخار، ج ۲۷، ص ۳۴۷ / غریب الحديث، ج ۴، ص ۴۸ و ۴۹ / میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۶۶۰ .
- ۱۰- المصنف، الصناعی، ج ۱۱، ص ۲۶۱ / صحیح بخاری، کتاب الانبیاء باب ۵۰ / مسلم الزهد ص ۷۲ / الترمذی، العلم، ص ۱۳ / ابن ماجه (مقدمه) ص ۵ / مستند احمد ج ۳ / و در زمینه روایات اسرائیلیات و تقویت داستان سرایان به این مصادر مراجعة شود: التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۲۴-۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۳۸ و ۳۴۵ و ۳۲۵ و ۳۲۷ / اضواء علی السنه الحمدیه، ص ۱۲۶-۱۲۴ و ۱۴۵-۱۴۲ / شرف اصحاب الحديث، ص ۱۷-۱۴ و فجر الاسلام، ص ۱۵۸-۱۶۲ / بحوث فی تاریخ السنة المشرفة، ص ۳۷-۳۴ / الزهد والرفاق، ص ۱۷ و ۵۰۸ .

- ۳۷- آنچه گذشت در تاریخ الامم والملوک، ج ۱، ص ۴۱.
- ۳۸- مراجعت شود به قاموس الكتاب المقدس، ماده هیکل و نیز به مواردی که به آنها اشاره کرده است.
- ۳۹- سوره المائدہ/ آیه ۶۴.
- ۴۰- سوره النحل/ آیه ۳۵.
- ۴۱- تاریخ الامم والملوک، ج ۱ ص ۳۲.
- ۴۲- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳.
- ۴۳- مراجعت شود به مأخذ سابق، ج ۱ ص ۳۴ به بعد و نیز ص ۵۱ و ۵۲.
- ۴۴- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۳۵ و ۳۴.
- ۴۵- عهد قدیم، سفر خروج، اصلاح بیستم، فقره شماره ۱۱.
- ۴۶- تاریخ الامم والملوک، ج ۱ ص ۴۷.
- ۴۷- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۵۵ و ۵۶.
- ۴۸- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۵۹.
- ۴۹- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۴۸۰-۴۸۴.
- ۵۰- الهدی الى دین المصطفی، ج ۱، ص ۱۰۷.
- ۵۱- مدرک پیشین.
- ۵۲- تاریخ الامم والملوک، ج ۱، ص ۱۰۸.
- ۵۳- عهد قدیم، سفر تکوین، اصلاح سوم، فقرات ۱-۱۹.
- ۵۴- تاریخ الامم والملوک، ج ۱، ص ۶۵.
- ۵۵- مأخذ سابق، ج ۳، ص ۶۱.
- ۲۰- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۲۴۹ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۷ و ۲۷۱.
- ۲۱- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۷.
- ۲۲- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.
- ۲۳- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۲۶۴.
- ۲۴- سوره الصافات آیه ۱۱۲.
- ۲۵- تاریخ الامم والملوک ج ۱، ص ۲۶۹ و ۲۷۰ و نیز مراجعت شود به: المیزان، ج ۱۷، ص ۱۵۵ // البداية والنهاية ج ۱، ص ۱۶۱ و ۱۵۹.
- ۲۶- سوره ابراهیم/ آیه ۳۹.
- ۲۷- سوره هود/ آیه ۷۱.
- ۲۸- البداية والنهاية، ج ۱، ص ۱۵۷.
- ۲۹- تاریخ الامم والملوک، ج ۱، ص ۲۴۷ و ۲۵۳.
- ۳۰- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۲۷۱.
- ۳۱- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.
- ۳۲- مأخذ سابق ج ۱، ص ۲۶۵.
- ۳۳- عهد قدیم، سفر تکوین، اصلاح ۲۲، فقره ۱-۳ و نیز مراجعت شود به اصلاح تا آخرش.
- ۳۴- البداية والنهاية، ج ۱، ص ۱۶۱ و ۱۵۹.
- ۳۵- تاریخ الامم والملوک، ج ۱، ص ۲۶۸.
- ۳۶- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۲۷۰.